PDF Compressor Free Version

بحران اختلالات روانی؛ مشکلی که از معضلات دیگر پیشی گرفته است

سخنی درباره رفتنِ جان از بدن!

انجمن علمی روان‌پزشکان ایران، میزان شیوع اختلالات روانی در میان گروه سنی ۱۵ تا ۶۵ سال را، بدون احتساب اختلالات شخصیتی، ۲۴ درصد اعلام کرده است. اورژانس اجتماعی کشور نیز اعلام کرده، ۲۳/۶ درصد از ایرانیان، به انواع اختلالات روانی مبتلا هستند.



آذر فخری، روزنامه‌نگار

پرده اول: آن‌قدر گریه کرده و ضجه زده و فریاد کشیده، که صدایش گرفته است و درنمی‌آید.

حرف که می‌زند، خوب احساس می‌کنی، گلو و حنجره زخم است. می‌گوید صاحبخانه برای کرایه عقب‌افتاده، جلوی در خانه محقرش، آبروریزی و داد وفریاد راه انداخت و او مجبور شد دوچرخه و گوشی پسرش را بفروشد، هم برای بستن دهان صاحبخانه و هم برای این‌که بیرون‌شان نکند.

پرده دوم: پسر به خانه می‌آید و می‌بیند از گوشی و دوچرخه‌اش خبری نیست که این دو تنها دارایی‌اش که احتمالا خودش با کار کردن، آن‌ها را به دست آورده، چنین ناجوانمردانه، به تاراج رفته است؛ بی‌آن که کسی از او چیزی بپرسد. بی‌آن که حتی منتظرش باشند خودش از راه برسد. این کار مادر، او را به مرز جنون می‌کشاند و او خود را از لبه‌های مرگ، آویزان می‌کند.

پرده سوم: هزینه تدفین و برگزاری مراسم عزاداری این پسر، توسط شورای شهر، شهرداری و دفتر امام جمعه آبادان، تامین می‌شود.

چهارم: بی پرده!

حتما پولی که برای تدفین و برگزاری مراسم عزاداری هزینه شده، بیشتر از آن چیزی است که با فروختن گوشی و موبایل، دست مادر را گرفته و صرف اجاره این خانه محقرشده است. وقتی از زندگی و حال و روز دیگران بی‌خبری، واز این بی‌خبری، نه احساس گناه می‌کنی و نه حالت بد می‌شود؛ به وقت درد، و مرگی، که تشتش از بام می‌افتد، ناچار می‌شوی، چند برابر هزینه کنی تا نشان بدهی که هستی... نبوده‌ای و نتوانسته‌ای یک زندگی تازه و تُرد را نجات بدهی و حالا برای مرگش هستی و سنگ تمام می‌گذاری... البته که هزینه مرگ، از زندگی بیشتر است. آن‌هم برای چنین مرگی؛ که تمام زندگی مادرش را خواهد گداخت و آن خانه، یا هر خانه دیگری، به وقت شوم پرداخت اجاره، قبر رو باز پسر نوجوان خواهد بود؛ گوری که هیچ‌چیز نخواهد توانست آن را پر کند تا تصویر تن بی‌جان پسر را از خاطره مادر بیرون بکشد.

حال‌مان بد است!

این زندگی عادی ماست؛ صبح‌ها خسته از خواب برمی‌خیزیم و شب‌ها با حال بد، به خانه بازمی‌گردیم؛ خانه‌ای که این روزها، تبدیل به یک سرپناه و یک خوابگاه برای ساکنان آن شده است؛ آن‌ها، فرصت حرف زدن که بماند، گاه فرصت دیدن همدیگر را هم ندارند. خسته و کلافه، رسیده و نرسیده، چیزی خورده و نخورده، از حالی که ندارند، می‌روند، و کابوس روز بعد را دوره می‌کنند. این زندگی عادی مردم ماست؛ که نویسنده‌ای از میان خودمان، چنین تصویرش می‌کند: «مردم زندگی عادی خود را می‌گذرانند؛ یعنی به سر و کله هم می‌پرند و بچه خود را به خاک می‌سپارند. ایرانی بودن ساده است: پسر با پدر بد، پدر با پسر بد، دختر با مادر بد، مادر با دختر بد، زن با شوهر بد، شوهر با زن بد، مادر با بچه بد، بچه با مادر بد، خواهر با خواهر بد، برادر با برادر بد، معشوق با عاشق بد، عاشق با معشوق بد، و ... جامعه ایران ساده است!»

ساده‌ایم؟! زیادی ساده‌ایم. آن‌قدر ساده، که به‌راحتی دهان به اهانت و افترا باز می‌کنیم. آن‌قدر ساده‌ایم که خشم افسار گسیخته به‌راحتی از دست و دهان و چشم‌هامان فوران می‌کند؛ آتشفشان‌هایی با گدازه‌های سوزان، انبارهای باروت سیار و سرگردان. به‌همین سادگی، ساده‌ایم. آن‌قدر ساده‌ایم که دیده نمی‌شویم... که شنیده نمی‌شویم.... اما نه! یک لحظه صبر کنید؛ شیون‌های‌مان، در مرگ‌زارِ بودن‌مان، شنیده می‌شود. تن بی‌جان‌مان روی زمین نمی‌ماند، بماند که تن جان‌دارمان ارج و قیمتی ندارد، تا وقتی که دهان باز دارد و نان می‌خواهد!

آن‌قدر ساده‌ایم که دیده نمی‌شویم... که شنیده نمی‌شویم.... اما نه! یک لحظه صبر کنید؛ شیون‌های‌مان در مرگ‌زارِ بودن‌مان، شنیده می‌شود. تن بی‌جان‌مان روی زمین نمی‌ماند، بماند که تن جان‌دارمان ارج و قیمتی ندارد، تا وقتی که دهانِ باز دارد و نان می‌خواهد!

شکلِ حالِ بدمان

ایرج حریرچی، سخنگوی وزارت بهداشت وآموزش پزشکی می‌گوید: «یک‌چهارم جمعیت ایران و در برخی مواقع نزدیک به یک‌سوم آن‌ها، دچار علائم روانی هستند که احتیاج به مداخله برای درمان دارند. این علائم روانی، صرفا از طریق درمان در مطب حل نمی‌شود، بلکه باید یک برنامه مبتنی بر اجتماع و جامع‌نگرانه برای این هموطنان (بخوانید بیماران) داشته باشیم. او می‌گوید حتی اگر چنین افرادی را بتوانیم به زندگی بازگردانیم، نمی‌توانیم و درست هم نیست که از آنان بخواهیم خودشان را با جامعه وفق دهد؛ این جامعه است که باید بتواند خود را با این افراد، وفق دهد.»

این داستان را برای‌تان، باز می‌کنیم. این مسئله «وفق دادن» از آن مواردی نیست که همیشه به گوش‌مان خورده است؛ این که باید به بیمار فرصت بدهیم دوران نقاهتش را بگذراند و در این مدت هوایش را داشته باشیم، به او برسیم و دور و برش را خالی نکنیم تا حالش بهتر شود. این وفق دادن، خیلی نرم و لطیف و نیز، بسیار ساده و آشکار، یعنی، اگر از هر چهار ایرانی، و یا حتی از هر سه ایرانی، یک نفر دچار اختلال روانی است، جامعه باید بجنبد و فکری به حال آنان بکند. فکری به حالِ هم این بیماران و هم وابستگان و نزدیکان آنان و هم کل شهر ودیاری که اینان در آن، سرگردانند. خیابان‌های شهر ما به جولانگاه افرادی با دُزهای متفاوت اختلال روانی تبدیل شده که با تلنگری، با خود و دیگران دست به یقه می‌شوند، دهان به ناسزا و اهانت باز می‌کنند، فریاد می‌کشند و با قفل فرمان، به استقبال هم می‌روند. شهروندان ما به سرعت عصبانی می‌شوند، از کوره در می‌روند و در ارتباطات روزمره‌شان، با چالش‌های زیادی روبه‌رویند.

آمار، اخطار می‌دهد

انجمن علمی روان‌پزشکان ایران، میزان شیوع اختلالات روانی در میان گروه سنی ۱۵ تا ۶۵ سال را، بدون احتساب اختلالات شخصیتی، ۲۴ درصد اعلام کرده است. اورژانس اجتماعی کشور نیز اعلام کرده، ۲۳/۶ درصد از ایرانیان، به انواع اختلالات روانی مبتلا هستند.

بر اساس تعریف سازمان بهداشت جهانی، سلامت افراد یک جامعه نه تنها ابعاد جسمی را در برمی‌گیرد، بلکه بیش از همه ابعاد ذهنی و فکری شهروندان یک جامعه را هم شامل می‌شود. بر اساس تعریف این سازمان، سلامت روانی در درونِ مفهوم کلی سلامت قرار دارد، و سلامت یعنی توانایی کامل برای ایفای نقش‌های روانی و جسمی؛ سلامت به معنای نبود بیماری جسمی نیست.

بگذارید از همین جا، سنگ‌های‌مان را وابکنیم و خیلی ساده و صریح بگوییم که جامعه ما، در هر طیفی از اقشار مختلف آن، دچار نوعی بی‌اعتنایی اجتماعی شده است. بی‌اعتنایی اجتماعی، یعنی مردم در رابطه با هم و مسئولان در ارتباط با مردم، دچار «کوربینایی» شده‌اند؛ نوعی بی‌تفاوتی از آن دست که هیچ درد و رنجی، حس هم‌دردی و هم‌دلی در آن‌ها برنمی‌انگیزد.

بزرگ شدن دمادم حباب تورم، بالا رفتن قیمت نیازهای اولیه (خورد و خوراک و اجاره‌بهای مسکن)، عدم ثبات اقتصادی، از بین رفتن بسیاری مشاغل و مبهم بودن آینده بسیاری از مشاغل دیگر، گیر و گرفت‌های اخلاقی و اجتماعی ناشی از بیکاری و تنگدستیِ معیشتی، که مدام احساسات مردم را بالا می‌کند و با اعصاب و روان آن‌ها، بازی می‌کند؛ چه حسی جز فراموش‌شدگی و از یادرفتگی به آنان منتقل می‌کند؟ چه حسی جز این که آنان (از مسئول و فامیلِ دور و نزدیکش، و از پولدارشدگان یک‌شبه با رانت و اختلاس) که فرزندان‌شان را از کشور خارج کرده‌اند و می‌کنند، و در کشورهای همسایه و دورتر، خانه و ملک می‌خرند و در حال جابه‌جایی دارایی‌های خود هستند و چنین شتابزده و سراسیمه دست به‌کار شده‌اند و در این میان تنها کسانی می‌مانند که با از دست دادن هر روزه شغل و ارزش درآمدشان، در مرزهای فروپاشی روانی پرسه می‌زنند.

سبک زندگیِ ایرانی

زندگی کردن و گذران آن، هرجور که حساب کنید، مشکل شده است و استرس‌زا. برق قطع می‌شود، نانوا، خمیرش را جلوی در شورای شهر و شهرداری، خالی می‌کند، مرغدار، لاشه نیمه‌جان مرغ و جوجه‌هایش را بیرون می‌ریزد، باغدار و کشاورز از بی‌آبی، مزرعه و باغ تفتیده‌اش را رها می‌کند و راهی شهر ودیار غربت می‌شود. کارگر، با تعطیل شدن کارخانه و کارگاه، کارش را از دست می‌دهد، کارمند، تعدیل نیرو می‌شود. و حالا که بازارِ «سیاه‌نمایی» داغ است و به هر حال به آن متهم خواهیم شد، بگوییم که عده‌ای از همین مردم، از همین آدم‌های کوچه و بازار، که چنین بی‌تفاوت و عادی از کنارشان و از کنارمان عبور می‌کنند، با هزار و یک ترفند عجیب و غریب، جنس احتکار می‌کنند و نبض بازار را در دست می‌گیرند تا هر وقت که بخواهند و به هرقیمتی که دوست داشته باشند، قطره‌چکانی از جنس احتکار شده، به بازار تزریق کنند، آن‌ها منتظر دلار ۱۲ هزار تومانی هستند.

در این ماجرا اگر مسئولی دخیل نباشد و دستی هم نداشته باشد؛ مسلما، باید پای بی‌تفاوتی و بی‌مبالاتی و ناتوانی‌اش بایستد و پاسخ بدهد. با حذف و اضافه کردن هم کاری از پیش نمی‌رود.

تمام آن‌هایی که در طول این سال‌ها می‌توانستند و باید کاری می‌کردند، اگر خودکشی نمی‌کنند (به سبک و سیاق سامورایی‌های هنوز زنده شرق دور!) تعظیم کردن و عذر خواستن که بلد هستند. حداقل به‌خاطر مسئولیتی که علی‌رغم آگاهی از ناتوانی‌شان، بر عهده گرفته

عده‌ای از همین مردم، از همین آدم‌های کوچه و بازار، که چنین بی‌تفاوت و عادی از کنارشان و از کنارمان عبور می‌کنند، با هزار و یک ترفند عجیب و غریب، جنس احتکار می‌کنند و نبض بازار را در دست می‌گیرند تا هر وقت که بخواهند و به هر قیمتی که دوست داشته باشند، قطره‌چکانی از جنس احتکار شده، به بازار تزریق کنند

و روزگار مردم را به استرس و اختلال کشانده‌اند، باید عذر بخواهند. پاسخ دادن؟! این داستان دیگری است.

خانواده زخم‌دیده ایرانی

مشکل فقط تعارض‌های اقتصادی و فقر ناشی از آن نیست. مسائل فرهنگی و اجتماعی و بی‌عدالتی هم موجب تعارض و اختلال می‌شوند. جوان تحصیلکرده امروز، که با شور و شوقِ تغییر و تحرک، از دانشگاه بیرون می‌آید، پاسخی دریافت نمی‌کند. او دیده و شنیده نمی‌شود. او چیزهایی می‌خواهد که بسیار ساده‌اند (گفتیم که ما ایرانی‌ها ساده‌ایم!) اما با همین چیزهای ساده، فاصله زیادی دارد. خانواده هم در بستر تغییر و تحولات اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی و تحت تاثیر شبکه‌های مجازی و ماهواره‌ای، کارکرد حمایت‌گرانه‌اش را از دست داده است. با این همه فروپاشی اقتصادی و بالتبع روانی و اخلاقی، چه دارد که به اهالی خود بدهد؟ درست است؛ اضطراب و افسردگی و استرس، از آن دست بیماری‌هایی است که صدای آه و ناله مبتلاهای‌شان به این آسانی‌ها و زودی‌ها شنیده نمی‌شود، اما به وقت شنیده شدن، زخم‌های عمیق، دهان باز خواهند کرد.

ساعات کار قرار است زیاد شود؛ این را اضافه کنید به مشکلات آن‌هایی که دوسه شیفت کار می‌کنند و بازهم لنگ زندگی خود هستند (و این شامل بسیاری از ما می‌شود؛ آن‌ها، خودِ ماییم!)

بیکاران و کارگران فصلی و دستفروشان و باربرها و کارگران خانگی را هم در نظر بگیرید که به خاطر تغییرات زیست‌محیطی و از دست دادن زمین‌های کشاورزی، از روستاها به شهرها آمده‌اند، و این خودش برای آن‌ها که باید با سبک زندگی شهری و کمبودها و تنگدستی‌هایش کنار بیایند، چالشی ورای حد تحمل است. خودِ شهرنشینی و زندگی صنعتی هم، فی‌نفسه استرس‌زاست.

شهر یعنی: ترافیک، گرانیِ حمل و نقل و مسکن و مایحتاج زندگی، عدم اعتماد متقابل، دست درازی به مال و ناموس همدیگر در هر شرایط مساعد و نامساعد، و ممکن و ناممکنی که امنیت را از مردم؛ زنان، کودکان و نوجوانان سلب کرده است. آلودگی‌های صوتی، ساعات طولانی کار و نوبت شغلی، استرس‌های ناشی از بیکاری و مسائل اقتصادی و آسیب‌های صنعتی ناشی از تصادفات نقلیه و درگیری‌های شغلی، استرس ناشی از زندگی در فضاهای محدود و کوچک آپارتمانی، کمبود روابط و حمایت‌های اجتماعی، کاهش روحیه معنوی و امید در مردم و ... بقیه را شما بگویید!



از گوشه و کنار

نماینده مردم اهواز در مجلس:

احداث سد گتوند را هر چه اختلاس بدتر است



یوسفی، نماینده مردم اهواز، با اشاره به این که هر عقل سلیمی و یا هر فردی با هوش معمولی خیلی ساده به جانمایی غلط سد گتوند پی می‌برد، گفت: اگر در ابتدای ساخت سد عکس هوایی منطقه مشاهده می‌شد، قطعا به‌راحتی محل جانمایی را چند کیلومتر بالاتر محل فعلی تعیین می‌کردند. وی یادآور شد: البته حتی در مطالعات اولیه سد (قبل از انقلاب) جانمایی ساخت برای ۲۰ کیلومتر بالاتر از محل فعلی تعیین شده بود، ولی این که چرا به آن بی‌توجهی شده جای بحث دارد. او گفت: اصلا این مافیای آب که از آن نامبرده می‌شود واقعا قصد بردن آب دارد یا این که خیر به دنبال پیگیری اهداف دیگری است؟! وی با تأکید بر این که مشکل سد گتوند، از هر چه اختلاس هم بدتر است، افزود: با گذشت بیش از ۱۰ سال، هیچ پیگیری جدی در سطح دولت و مجلس برای مشکل سد گتوند مشاهده نکردم.

دیزنی هم به یاری محیط زیست آمد



کمپانی دیزنی اعلام کرده سیاست جدیدی برای حمایت از محیط زیست در دیزنی‌لند در پیش می‌گیرد. مقامات دیزنی، اعلام کردند بر مبنای سیاستی که تا اواسط ۲۰۱۹ به اجرا درمی‌آید این کمپانی تلاش می‌کند تا تعهد بلندمدت خود به حمایت از محیط زیست را عملی کند. این کمپانی اعلام کرده استفاده از وسایل پلاستیکی شامل نی‌ها و قاشقک‌ها در این مجموعه ممنوع خواهد شد. بر مبنای این طرح سالانه، بیش از ۱۷۵ میلیون نی و ۱۳ میلیون قاشقک از این مجموعه حذف می‌شود. از اوایل این ماه ممنوعیت استفاده از نی‌های پلاستیکی در سیاتل شروع شد. از آن زمان کافه‌های زنجیره‌ای استارباکز و مارویت اعلام کردند استفاده از نی‌ها و قاشقک‌های پلاستیکی را در مجموعه‌های خود ممنوع می‌کنند. سن‌فرانسیسکو نیز اعلام کرده این مبارزه را از یکم جولای ۲۰۱۹ شروع می‌کند.

تاکید بر ساماندهی دست‌فروشان اطراف تئاتر شهر



دو عضو شورای شهر تهران بر ساماندهی دستفروشان اطراف فضای فرهنگی میراثی تئاتر شهر تاکید کردند. وضعیت دستفروشان اطراف چهارراه ولیعصر مورد انتقاد هنرمندان و شهروندان است. اگر پیش از این تنها یک ضلع این مجموعه در تصرف دست‌فروشان بود، حالا دور تا دور این سازه میراثی در تسخیر آنان است تا آن‌جا که تردد برای عابران پیاده نیز دشوار شده است. ناهید خداکرمی عضو کمیسیون سلامت شورای شهر تهران در پاسخ به این پرسش که شورا با وجود آن که نگاهی حمایتی به موضوع ساماندهی دست‌فروشان دارد، آیا به ساماندهی این فضای فرهنگی ورود نمی‌کند، گفت: ساماندهی دست‌فروشان یکی از نکات مهم است که باید با برنامه‌ریزی از سوی مسئولان شهری برای آن چاره‌اندیشی شود. به ویژه در حریم مراکز فرهنگی مانند تئاتر شهر فعالیت دست‌فروشان باید قانونمند باشد و می‌توانیم برای آن که این افراد دچار مشکل نشوند و محوطه این فضا نیز برای استفاده کنندگان مناسب باشد، دست‌فروشان را در خیابان‌های فرعی اطراف ساماندهی کنیم.